



راستی که چه بلایی شده این فوتبال!

همه رو وسوسه می‌کنه!

• شیپورچی

گاهی وقتا با خودم فکر می‌کنم که: «کاشکی منم می‌رفتم تو دم و دستگاه فوتبال و یه بازیکن لیگ برتری می‌شدم تا یه دنیا پول پارو کنم و ماشینای لوکس سوار شم و توی خونه‌های ۷۰۰ - ۸۰۰ میلیون تومنی زندگی کنم و ...» راستی که اگه این‌جوری می‌شد چی می‌شد! خداییش! هرسال، فصل نقل و انتقالات که میشه، این حالت بیش‌تر بهم دست می‌ده! روزنامه‌های ورزشی رو که ورق می‌زنم و ارقام نجومی خرید و فروش (!) بازیکنارو که می‌خونم، دود از کله مخ تکوندم بلند میشه! یه فصل قرارداد و چندصد میلیون پول؟! یه فصل بازی کردن و کلی دستمزد ماهیانه؟! بابا ایول ل ل ...!

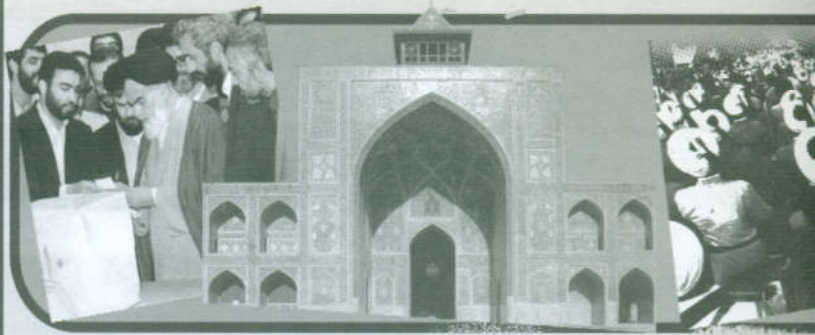
تازه اگه پا بده و کار آدم بگیره و اون طرف آبی‌ها چشمشون بگیره و دعوت‌نامه بدن که دیگه کولاکه (بابا لژیونر!!)، شهرت و ماجراجویی‌های حاشیه‌ای و مسافرت‌های خارج هم که جای خود داره؛ خوب! مگه آدم چی می‌خواد دیگه؟

راستی راستی که چه بلایی شده این فوتبال! پیر و جوونو وسوسه می‌کنه ... حالا کاری نداریم که حرفه‌ای شدن به این آسونیا که ما فکر می‌کنیم، نیست و هزارچور سختی و جون‌کندن و زیر تیغ جراحی رفتن داره؛ ولی انصافاً باید قبول کرد که درآمدش خوبه؛ درست یا غلطش بومونه، ولی تا حالا فکرکردین که چن گروه و صنف از این دنیای پرهیجان مستطیل سبز، نون می‌خورن؟

از بازیکن و مربی گرفته تا مدیر فنی و مدیرباشگاه و اسپانسرها و فدراسیون‌نشین‌ها و رئیس هیئت فوتبال و چلنگر (ببخشید مترجم) و پزشک تیم و چمن‌زن(!!) و گزارش‌گر و کارشناس و ... آخیش! نفسم برید!

خوب، چی می‌گفتم؟! آهان؛ خلاصه این‌که اگه این زهرماری یعنی اسکناس‌رو از کنار اسم فوتبال برداریم چی می‌مونه؟ خداییش هیچی! نه؟! یه هرحال باید قبول کرد که واقعیت امروز فوتبال دنیا همینیه، جون داداش همه‌ش شده پول و قرارداد و چک و مذاکره و ... واسه همینم هستش که الان مشهورترین ثروتمندای جهان رو باید توی دنیای توپ گرد پیدا کرد؛ شاید واسه همینم هس که خیلی از سرمایه‌دارای بزرگ دنیا تصمیم گرفتن سرمایه‌شونو توی این دنیای رویایی به گردش بنذارن.

... ولی خودمونیم، آدم یه کم که فکر می‌کنه و این اساس‌نامه‌ها و قراردادهارو می‌خونه، از این آرزوهای پوشالی بیرون می‌یاد و به همین بخور و نمیر خودش راضی می‌شه! آخه چه ارزشی داره که آدم واسه به‌دست آوردن این ثروت هنگفت از آبرو و کرامت و آزادی‌های خودش دست بکشه؟ بازیکنی که قرارداد چند صدمیلیونی می‌بنده، دیگه تقریباً مال خودش نیست؛ در پست در اختیار باشگاه، بلون اجازه باشگاه مربوطه حتی نمی‌تونه به خودش برسه! باور نمی‌کنید؟



۷ رمضان؛ وفات حضرت ابوطالب علیه‌السلام

دیروز:

سفره ساده ابوطالب، بزرگ سرزمین مکه گسترده بود. هرچند ابوطالب سید قریش بود، اما این عظمت را مدیون ثروت و دارایی‌اش نبود... همه دور سفره نشسته بودند. او به جمع نگرست و تو را در میان جمع نیافت؛ ناگهان گفت: «دست نگه دارید تا محمد بیاید!» وقتی سرفره نشست، ظرف بزرگ غذا را نزد شما گذاشت و از شما خواست، نخستین کسی باشی که از این غذا تناول می‌کنی؛ آن‌گاه گفت: «وجود تو مایه برکت است.»

امروز:

هفتم رمضان سال دهم بعثت؛ لحظه وداع شما - محمد و علی - با ابوطالب است. بزرگ سرزمین مکه، شما و علی را به سینه می‌چسباند و می‌گوید: «جدایی از شما برایم بسیار دشوار است. نگرانم که بعد از من با شما چه خواهند کرد؟» آن‌گاه لب‌هایش از حرکت می‌ایستد و شما و علی را با همه دلواپسی‌هایش تنها می‌گذارد... و اینک این مرثیه شما - آخرین فرستاده خداوند - است، که پیشانی‌اش را می‌بوسی و می‌گوی:

«ای عمو! کوچک بودم، بزرگم کردی و یتیم‌نوازی نمودی؛ بزرگ شدم، یاری‌ام کردی. خداوند، پاداش نیک به تو عنایت کند.»

۱۰ رمضان؛ رحلت حضرت خدیجه سلام الله علیها

دهم رمضان است و سال، سال درد. سال داغ. سال مرثیه و سال حزن. هنوز جراحت زخم شانه پیامبر صلی الله علیه و آله التیام نیافته بود، هنوز زخم شانه‌اش تازه بود که زخمی دیگر بر دلش نشست. هنوز پیامبر، مرثیه‌خوان سوگ پشیمان بزرگ رسالت، ابوطالب بود که آخرین پشتوانه‌اش با او وداع کرد؛ بانویی که در روزگار چهل و کفر حجاز، به مرام آسمانی‌اش ایمان آورد و مرهم اضطراب‌ها و رنج‌های آغاز رسالتش بود...

خداحافظ، بانوی چشمه‌های جاری، پشیمان واپسین اتفاق بهاری! خداحافظ، مأموم نخستین نماز، بانوی پرده نشین گوشه‌های حجاز! خداحافظ، بانویی که نوازش دستانت، مرهم خستگی‌های حضرت رسول بود و آغوش بهاری‌ات، گهواره آسمانی حضرت بتول! خداحافظ، خدیجه مهربان!

بی‌توجه سخت می‌گذرد روزگار پیامبر.

۱۵ رمضان؛ ولادت حضرت امام حسن مجتبی علیه‌السلام

ماه به نیمه رسیده بود؛ تو آمدی و ماه کامل شد. در ماهی آمدی که سایه کرامت خداوند بر سر کائنات بود؛ آمدی و «کریم اهل بیت» شدی. گفته بودی: «تمام کردن احسان، بهتر است از آغاز آن» و همیشه احسانت را تمام می‌کردی؛ حتی چندبار، تمام آن‌چه را که داشتی، بخشیدی. فرموده بودی: «چون‌مردی ندارد کسی که همت ندارد» و همه همت شما این بود که دلی را نرنجانی و نیازمندی را از خویش نرانی، ای سخاوت بارانی!

خوش آمدی، میوه دل علی و زهرا!

خوش آمدی، مولودی که رسول خدا به شوق لب گشود و فرمود:

«حسن از من است و من از او؛ خداوند دوست دارد کسی را که دوستش بلارد.» رسیدنت به خیر، آقا!

عیدی این میلاد شکوه‌مند، کلمه‌ای از کلمات آسمانی توست، که فرمودی: «هرگاه شنیدی که شخصی آبروی مردم را می‌ریزد، تلاش کن تو را نشناسد»